

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ادامه بررسی آیات قرآن در مورد شیطان

جلسه بیستم- ۸۸/۱۲/۱۰

۵۶- سوره ص- آیه ۴۱ :

« وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْىَّ مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ »

و از بنده ما ایوب یاد کن، آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا لمس کرده و به سختی و عذاب افکنده است.

این آیه اشاره به داستان حضرت ایوب (ع) دارد. تماس و لمسی که در این آیه به آن اشاره شده یقیناً مربوط به روح این پیامبر نمی باشد. اعتقاد ما بر این است که بر اساس آیات قرآن کریم، شیطان به روح پیامبران راه ندارد. بلکه اندک تصرف جزئی در جسم آنها و یا اطرافیانشان میتواند داشته باشد. « مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ » در این آیه یقیناً مربوط به جسم پیامبر است .

تصرف شیطان در جسم پیامبران نیز بسیار کم و جزئی است؛ زیرا اگر به گونه ای باشد که موجب تنفر مردم شود ارسال آنان به رسالت نقض غرض خواهد بود و لذا خداوند انبیای خود را از چنین عیب هایی بر کنار خواهد کرد. از این رو، احتمال دارد که این آیه اشاره به نفوذ و تصرف شیطان در اطرافیان پیامبر باشد که به این واسطه ، او در رنج و سختی افتاده است .

بنابراین، داستان کرم گذاشتن بدن حضرت ایوب را نیز نمی توان قبول کرد. حتی اگر در روایات هم آمده باشد، آن روایت جزء اسرائیلیات است. زیرا ما اعتقاد داریم ظاهر پیامبر باید جذاب بوده و نباید به شکلی باشد که باعث دفع مردم شود. لذا کرم گذاشتن بدن پیامبر با آیات قرآن و کلیات عقل سازگار نبوده و غیر قابل قبول است.

۵۷- سوره فصلت - آیه ۳۶ :

« وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ فَاَسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ »

هنگامی که شیطان خواست در شما وسوسه و فتنه انگیزی ایجاد کند ، به خداوند پناه ببر که او وسیع و داناست . در مباحث گذشته در مورد استعاذه حقیقی به عنوان تنها راه نجات از وسوسه های شیطان تأکید شد که این آیه نیز اشاره به همین موضوع دارد. آیاتی با چنین مضمون معمولاً با ذکر دو اسم «سمیع» و «علیم» خداوند همراه می باشد که دلیل آن پیش از این گفته شد .

۵۸- سوره زخرف - آیات ۳۶ و ۳۷ :

« وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) »

هر کس از ذکر و یاد خداوند رحمان کوردل شود (یاد خداوند را به طور کلی کنار بگذارد) بر او شیطانی را می‌گماریم که قرین و همنشین او می‌شود.

گاهی شیطان با وسوسه و القائات فکری سراغ انسان می‌آید. انسانی که اسیر وسوسه‌ها شد و به تدریج یاد خداوند را فراموش کرد و خداوند از زندگی او، رفت و آمد، معاملات، گفتن، دیدن و ... کنار رفت، شیطان قرین و همنشین او می‌شود.

همانطور که انسانی که راه خدا را می‌رود در نهایت فانی در خدا می‌شود، انسانی هم که راه شیطان را برود، فانی در شیطان شده و خود او تبدیل به شیطانی می‌شود که به شیاطین دیگر هم درس می‌دهد.

بنابراین نفوذ شیطان ابتدا با وسوسه آغاز شده و آرام آرام و تدریجاً پیش می‌رود تا جایی که خود فرد تبدیل به شیطان می‌شود، البته در لباس آدمی.

« وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (۳۷) »

چنین افرادی دیگران را از راه خداوند باز می‌دارند در حالی که گمان می‌کنند، آنها هدایت یافته‌اند.

کسانی که راه شیطان را برگزیده و در این مسیر پیش می‌روند، به جایی می‌رسند که خودشان جزء شیاطین انس قرار گرفته و دیگران را از راه خداوند بازداشته و به مسیر باطل دعوت می‌کنند. از اینگونه انسانها کم نیستند. مثلاً فردی هم خودش رشوه می‌گیرد و هم دیگران را دعوت به رشوه دادن و رشوه گرفتن می‌کند.

این افراد، دیگران را گمراه و سفیه فرض می‌کنند. در آیات ابتدایی سوره بقره نیز به این موضوع اشاره شده است (آیه ۱۳). تصورشان بر این است که دیگران آنها را افرادی هدایت یافته می‌دانند.

نکته مهم این آیه این است که راه نجات از شیطان را هم معرفی می‌کند. همانگونه که غفلت از یاد خداوند موجب

همنشینی با شیطان می‌شود، پس راه‌هایی از شیطان هم ذکر و یاد خداست. استعاذه به معنای واقعی مصداق عملی چنین ذکری است. نماز خواندن، وضو گرفتن، دعا، صلوات بر محمد (ص) و آل او، دوری از صحنه گناه همگی مصادیقی عملی از یاد خداوند هستند که موجب دوری شیطان می‌شود.

۵۹- سوره زخرف - آیه ۶۲ :

« وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

شیطان شما را از راه خداوند باز نگرداند که او دشمن آشکار شماست.

این آیه یک عبارت کلی است و معلوم می‌شود که شیطان انسان را از راه خداوند باز داشته و دشمنی آشکار برای

انسان است .

۶۰- سوره محمد - آیه ۲۵ :

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»

کسانی که بعد از آنکه راه درست و روشن و هدایت برای آنها روشن شد، به این راه پشت کردند، شیطان کارهای باطل را در نظر آنها می آراید و برای آنها مهلت ایجاد می کند.

«سَوَّلَ» از ریشه « تسویل» و هم معنی با « زَيَّنَ» و «تزیین» می باشد . علامه طباطبایی^(ره) در معنای این کلمه میفرماید یعنی زینت کردن و کار زشت را زیبا نشان دادن. در این آیه خداوند به دو عمل از اعمال شیطان اشاره می کند. یکی آراستن کارهای زشت که در آیات گذشته هم به آنها اشاره شد، به نحوی که نفس انسان را به سوی آنها ترغیب میکند، و دیگری تلقین مهلت در انسان می باشد.

شیطان با القائات فکری و وسوسه با اصل «کار امروز را به فردا مینداز» مقابله می کند.

در دستورات دینی ما آمده که افسوس گذشته و غم آینده را نخوریم که هر دو عدم هستند، بلکه فرصت امروز که بین دو عدم قرار دارد را مغتنم شمرده و از آن در جهت طاعت و یاد خداوند بهره ببریم :

ما فات ماضی ، و ما سیأتیک فآین ؟ قُمْ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمِ بَيْنِ .

یکی از القائات شیطان این است که با یادآوری گذشته خراب انسان، در او یأس و ناامیدی ایجاد می کند و با همین حربه فرصت توبه را از انسان می گیرد. از سوی دیگر با القاء اینکه حالا فرصت و مهلت برای توبه و کار خوب وجود دارد، توفیق انجام کار نیک را از انسان سلب می کند.

راه رهایی از این وسوسه ها ، تذکر، تدبّر، تعقل و بصیرت است و همین لحظه و ساعتی که در آن قرار داریم را سعی کنیم در راه خداوند و طاعت او استفاده کنیم.

۶۱- سوره مجادله - آیه ۱۰ :

«إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

سخنان در گوشه از شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین کند ، ولی آنها جز به اذن خدا ضرر نمی رساند و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند.

این آیه شریفه درباره سخنان در گوشه منافقان و کافران است که می خواستند بدین وسیله مؤمنان را بیزارند، که خداوند سبحان می فرماید این اذیت ها جز به اذن خدا ضرر نمی رساند و راه چاره آن را توکل بر خدا معرفی می کند.

۶۲- سوره مجادله - آیه ۱۹ :

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ...»

شیطان بر آنها مسلط شده و به این ترتیب آنها ذکر و یاد خداوند را فراموش کردند.
این عبارت نیز اشاره به انسانهایی است که تا حد زیادی اسیر شیطان شده و در واقع مرحله قبل از فنای در شیطان می باشد .

«علی» در «علیهم» نشان استعلاء می باشد، یعنی شیطان از بالا بر این افراد تسلط و اشراف پیدا کرده است.

«...أَوْلَتْكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

چنین افرادی جزء حزب و گروه شیطان می باشند . آگاه باشید که حزب شیطان دچار خسران و زیان می باشند .
حزب شیطان کسانی هستند که تمام سرمایه و وجود خود را در اختیار شیطان قرار داده اند و اینها زیانکارترین افراد هستند. راه مقابله با این مشکل هم، ذکر خداوند است. زیرا علت ایجاد این مشکل فراموشی خداوند می باشد. (فانساهم ذکرالله).

۶۳- سوره حشر - آیه ۱۶ :

در این آیه (با توجه به آیات قبلی) ابتدا کافرانی که در مقابل پیامبر اکرم^(ص) می ایستند را همانند شیطان معرفی می کند :

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ...»

سپس در وصف این شیطان می گوید :

«إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

به انسان می گوید کافر شو، ولی بعد از آنکه انسان کافر شد میگوید من از شما بیزارم، من از خداوندی که پروردگار همه موجودات است خوف دارم.

در این آیه از «قال» استفاده شده است. قال، وَسَوَسَ، زَيْنَ، سَوَّلَ، دَعَوْتُكُمْ همگی به معنای القائات شیطانی است.

این آیه نیز تأکید میکند کار شیطان فقط وسوسه و القاء فکری است و این انسان است که با اختیار خود باید راه را انتخاب کند و مسئولیت این انتخاب با خود اوست نه شیطان . و جالب اینکه خود شیطان هم در قیامت از چنین انسانهایی تبری می جوید .

۶۴- سوره ملک - آیه ۵ :

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ»

این آیه مشابه آیات قبلی است که قبلاً توضیح داده شد .

۶۵- سوره تکویر - آیه ۲۵ :

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ»

این آیه اشاره به آیات قرآن می باشد که خداوند در پاسخ مشرکین ، تأکید می کند این آیات، شیطانی نیست.

تا اینجا کل آیاتی که ریشه «شطن» و واژه «ابلیس» آمده بود، مورد بررسی قرار گرفت و به نکات مهم و کاربردی آنها اشاره شد.

در ادامه آیاتی که در آنها واژه ی «ابلیس» آمده را مورد توجه قرار خواهیم داد. اغلب این آیات در مورد داستان سجده بر آدم می باشد که در مباحث گذشته به طور مفصل توضیح داده شد و در این قسمت از ذکر آنها صرف نظر و به توضیح و شرح بقیه آیات خواهیم پرداخت :

۶۶- سوره شعرا - آیه ۹۵ :

« وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ »

اشاره می کند لشکریان ابلیس همگی اهل جهنم خواهند بود .

۶۷- سوره سبأ - آیات ۲۰ و ۲۱ :

« وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) »

خداوند در این آیه تأکید می کند که پیش بینی ابلیس در مورد پیروی بسیاری از افراد بشر از او ، به حقیقت پیوست :

گمان ابلیس در مورد آنها به حقیقت پیوست و به جز گروه اندکی از مؤمنین ، همگی از او پیروی کردند .

« وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) »

شیطان بر آنها تسلط ندارد .

بندگان خداوند به طور کلی در برابر القائنات شیطان به سه گروه تقسیم می شوند:

(۱) آنهایی که شیطان به هیچ وجه و از هیچ طریقی در آنها راه ندارد. در قرآن این گروه «مُخْلِصِينَ» نامیده شده اند .

(۲) آنهایی که پیروی شیطان را کرده و به این راه آنقدر ادامه داده اند که به تدریج فانی در شیطان شده و خودشان جزء شیاطین انس قرار گرفته اند.

(۳) عموم مؤمنین که در معرض وسوسه های شیطان قرار دارند گاهی گول شیطان را می خورند ولی دوباره به یاد

خدا افتاده و با ذکر او، توبه می کنند. خداوند در این آیه و آیات مشابه دیگر تأکید می کند که شیطان فقط به وسوسه و القاء فکری در این گروه مشغول است و قدرت تسلط کامل بر آنها را ندارد.

در ادامه بحث به آیاتی که در مورد «مُخْلِصِينَ» می باشد اشاره خواهیم کرد :

۱- سوره یوسف - آیه ۲۴ :

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ...»

زلیخا به حضرت یوسف^(ع) اهتمام ورزید و تمایل قلبی پیدا کرد و آماده کار ناشایست شد .

«... وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَأَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ...»

برخی در این آیه عبارت «هَمَّ بِهَا» را به صورت جدا میخوانند و در ترجمه و تفسیر آیه، به اشتباه بزرگی میافتند و میگویند همانطور که زلیخا به یوسف^(ع) اهتمام ورزید، یوسف^(ع) هم به او اهتمام و تمایل کرد و برای توجیه این داستان به انواع اسرائیلیات متمسک می شوند.

در صورتی که آیه را باید به این شکل خواند :

« وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَأَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ »

یعنی اگر یوسف^(ع) برهان پروردگارش را نمی دید، به زلیخا تمایل پیدا می کرد؛ و این در حالی است که یوسف^(ع) کاملاً به برهان پروردگار توجه داشت و هیچ اهتمام و تمایلی هم به زلیخا پیدا نکرد.

واژه «لَوْ» نفی ابد است، یعنی امکان ندارد که یوسف^(ع) برهان پروردگارش را نبیند. لذا بحث تمایل یوسف^(ع) به زلیخا در آن عمل ناشایست کاملاً غلط و از اساس و ریشه بی پایه می باشد .

منظور از «برهان ربّه» در این آیه یعنی چه ؟

«برهان» یک چیز پرنور و روشن را می گویند.

مفسرین در تفسیر «برهان ربّه» نظرات بسیاری را بیان کرده اند که بیش از بیست وجه مختلف را در برمی گیرد که برخی از آنها خیلی سطح پایین و در شأن پیامبری مثل حضرت یوسف^(ع) نیست. مثلاً برخی گفته اند چون زلیخا از بتی که مجسمه خدایش بود خجالت کشید و روی آن را پوشاند ، یوسف^(ع) هم به خود آمد و از خدای خود شرم کرد! علامه طباطبایی^(ره) در تفسیر «برهان ربّه» می فرماید یعنی یوسف^(ع) خود خداوند را شهود کرد، جمال خداوندی را مشاهده کرد که جمال او و زلیخا از اوست. نور حضرت حق را دید.

خداوند مبدأ میل و تمایل بندگان مؤمنش را عوض می کند. لذا حضرت یوسف^(ع) اصلاً تمایلی به بدی و گناه در وجودش نبود . ادامه آیه مؤید این موضوع است :

«... كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ...»

باز هم در ترجمه این عبارت عده ای دچار اشتباه شده و می گویند اینچنین خداوند یوسف^(ع) را از بدی و فحشاء بازداشت، در حالی که ترجمه درست عبارت این است که ما بدی و زشتی را از یوسف^(ع) باز داشتیم. یوسف^(ع) به معرفتی دست پیدا کرده بود که در دلش اصلاً تمایلی به بدی وجود نداشت و به این ترتیب بدی و زشتی به سراغ یوسف^(ع)

آیا این ویژگی برجسته فقط به حضرت یوسف^(ع) تعلق دارد؟ ادامه آیه به این سؤال پاسخ می‌دهد:

«...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

این عبارت به دو ویژگی اشاره می‌کند: عبودیت و مخلصیت. این بیان را «وصف مشعر به علیت» می‌گوییم، یعنی علت راه یابی به مقام «مخلصین» عبودیت و بندگی است. «مخلصیت» تعبیر دیگری از عصمت می‌باشد. بنابراین به هر میزان که بنده ای در عبودیت بکوشد، به همان میزان نسبت به گناه و معصیت عصمت پیدا می‌کند. به تعبیر آیت الله بهاء الدینی^(ره) خداوند مبدأ میل او را تغییر می‌دهد، یعنی انسان دیگر میلی به گناه نخواهد داشت.

از این آیه استفاده می‌شود که غیر از امامان معصوم^(ع) و پیامبران انسانهای دیگر هم می‌توانند به مقام عصمت راه یابند. البته عصمت از خطیئه و گناه نه عصمت از خطا و اشتباه که خاص معصومین علیهم السلام می‌باشد. یعنی به جایی می‌رسند که دیگر عمداً گناه نمی‌کنند. راه رسیدن به این مقام طبق آیه مذکور عبودیت و بندگی و رمز آن تغییر مبدأ میل و تمایلات انسان است. به این مثال توجه کنید: آیا ما حاضریم سمی که کشنده است را بنوشیم و یا مثلاً کثافتاتی که در دستشویی وجود دارد را بخوریم؟! دید معصومین^(ع) به گناه نیز همین گونه است. لذا هیچگونه میل و تمایل و کششی به انجام گناه ندارند.

در روایات داریم دنیا در نظر معصومین علیهم السلام مثل یک مردار گندیده و متعفن می‌باشد. همانگونه که ما به چنین مرداری نه تنها نزدیک نمی‌شویم، بلکه از آن فرار می‌کنیم. معصومین^(ع) هم از دنیا و تعلقات آن، پست و مقام و خور و خواب و ... گریزانند. و یا از امام علی^(ع) نقل است که کل دنیا را با یک لنگه کفش پاره عوض نمی‌کنم.

«مخلص» با «مخلص» تفاوت دارد. «مخلصین» مؤمنین عادی و معمولی هستند اینها افرادی هستند که سعی دارند تا انگیزه کارهایشان خدایی باشد. یکی از مواردی که شیطان وارد شده و به وسوسه و القاء می‌پردازد، انگیزه اعمال انسان می‌باشد. وسواس در خدایی بودن و اخلاص در اعمال از مکاید شیطان است و نباید اسیر آن شد و به آنها توجه کرد.

هنگامی که انسان سعی کرد اعمالش را خالص برای خداوند انجام دهد و در این کار تمرین و ممارست داشت، به جایی می‌رسد که اعمال وی اتوماتیک وار برای خدا انجام می‌شود. به چنین فردی «مخلص» می‌گوییم که به اخلاص در عمل رسیده است، ولی ممکن است در درون دچار رذایلی مثل حسادت، تکبر، عجب و ... باشد. اگر انسان موفق به اصلاح این گونه رذایل درونی شود به اخلاص در اخلاق رسیده است که بالاتر از آن از بین بردن منیت می‌باشد.

انسانی که در هر سه مرحله موفق به اخلاص کامل شود، به مقام «مخلصین» راه خواهد یافت. بنده مخلص بنده ای است که همه وجودش برای خدا شده است. یکی از ویژگی های چنین فردی این است که شیطان در آنها راه ندارد. در ۶

آیه دیگر از قرآن نیز به این موضوع تصریح شده است .

۲- سوره ص - آیات ۷۹ تا ۸۲ :

برای تکمیل بحث به آیاتی از سوره «ص» توجه خواهیم کرد :

بعد از داستان سجده بر آدم و نافرمانی ابلیس و رانده شدن او از درگاه الهی ، ابلیس از خداوند خواست تا روز

قیامت برای گمراهی بندگان خداوند به او مهلت دهد :

« قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) »

ابلیس گفت پروردگارا پس به من تا روز قیامت مهلت بده .

« قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) »

خداوند دعای او را استجابت کرد و گفت : تو از مهلت داده شدگان هستی .

«إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) »

ابلیس گفت : خدایا به عزت تو قسم می خورم که تمام بندگان تو را اغواء و گمراه خواهم کرد .

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) »

مگر بندگان «مخلص» تو .

بنابراین شیطان در «مخلصین» راه ندارد .

۳- سوره حجر - آیات ۳۶ تا ۴۲ :

آیات مشابهی از سوره «حجر» مکمل این بحث است :

« قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶) »

« قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) »

«إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) »

« قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) »

ابلیس گفت: پروردگارا به واسطه آن که مرا گمراه کردی دنیا را در نظر بندگان زینت و همه آنها را گمراه خواهم

کرد.

ابلیس گمراهی خود را به خداوند نسبت می دهد که به واسطه تکبر و عدم معرفت وی می باشد.

در عبارات «لأُزَيِّنَنَّ» و «لأُغْوِيَنَّهُمْ» هم «ل» در ابتدای فعل آمده و هم «نَّ» که هر دو دلیل بر تأکید می باشد و

این مصمم بودن شیطان در گمراه کردن بندگان خدا می باشد .

« إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) »

ابلیس از همان ابتدا حساب «مخلصین» را از دیگر بندگان جدا کرد و می دانست که نمی تواند در آنها نفوذ کند . شیطان بندگان خداوند را به دو دسته تقسیم کرد : « مخلصین» که در آنها راه ندارد و « غیر مخلصین» که همه را گمراه خواهد کرد .

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ» (۴۱)

این راهی است که من بر آن سیطره دارم .

ولی خداوند دیگر بندگان خود را در مقابل شیطان تنها نمی گذارد. لذا از نظر خداوند بندگان به سه دسته تقسیم

میشوند:

۱) مخلصین که شیطان در آنها قدرت نفوذ ندارد .

۲) عده ای که از شیطان پیروی می کنند و مطیع محض او شده و جزء حزب الشیطان قرار می گیرند .

۳) عموم بندگان مؤمن خداوند که شیطان بر آنها مسلط نیست . آنها به هر میزان که اطاعت خداوند کنند ، مشمول عنایات الهی خواهند شد . شیطان به سراغ چنین افرادی می آید ، ولی آنها با ذکر و یاد خداوند از شیطان می گریزند .

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (۴۲)

تو تسلطی بر بندگان من نداری، مگر آنهایی که گمراه شده و پیروی تو را کنند .

پایان بخش بررسی آیات قرآن کریم ، نقش نفس انسان در مقایسه با وسوسه های شیطان در عدول از راه حق می باشد که مورد تأکید علامه طباطبایی^(ره) نیز بوده است :

صوره ابراهیم - آیه ۲۲ :

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ...»

وقتی که کار به پایان رسید و قیامت شد ، شیطان می گوید خداوند به شما وعده داد و وعده او حقیقی بود، من هم به شما وعده دادم ولی وعده من دروغین بود.

«... وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...»

من تسلطی بر شما نداشتم، جز اینکه فقط شما را دعوت کردم و این شما بودید که دعوت مرا اجابت کردید . بنابراین در ابتدا شیطان بر هیچ کدام از بندگان خداوند، حتی کافران تسلطی نداشته است، بلکه این انسانها بوده اند

که خودشان با اختیار، خود را به زیر سلطه شیطان می برند. پس ابلیس می گوید:

«...فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْ مَوَّأْنُفْسِكُمْ...»

مرا ملامت نکنید ، بلکه نفس های خودتان را ملامت کنید .

علامه طباطبایی^(ره) روی این عبارت خیلی تأکید دارند. نقش نفس و روح انسان در پذیرش اعمال شیطانی ، بیشتر

از وسوسه های شیطان است .

«... مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ...»

نه من می توانم به فریاد شما برسم و نه شما می توانید به فریاد من برسید .

راه تسلط شیطان را خود انسان و با اختیار و با دعوت خود ، باز می کند تا اینکه به تدریج خود را تحت سلطه و

سیطره شیطان قرار می دهند.

«...إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ...»

من از اینکه مرا شریک خداوند قرار داده اید، بیزارم.

«...إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

برای ستمکاران عذاب دردناکی وجود دارد .

بنابراین شیطان از طریق نفس و روح در انسان نفوذ می کند . لذا بهترین راه برای مقابله با شیطان این است که

انسان روح خود را کنترل کند . اینجاست که اهمیت یاد و ذکر عملی خداوند نمایان می شود. ذکر و یاد خداوند شیطان را

از انسان دور می کند.

با شرح و توضیح این آیه ، بررسی آیات قرآن با موضوع شیطان به پایان می رسد . امید آنکه با عمل به مضامین

این آیات ، خداوند شیطان را از ما دور و در مسیر طاعت خود قرار دهد.

۴-۶) سخنی کوتاه پیرامون محدوده و حوزه تصرف شیطان در انسان

بیش از این گفته شد که تصرف همان شیطان سه گونه است:

۱) تصرف در خیال انسان

۲) تصرف در جسم انسان

۳) تصرف اجسام خارجی

و نیز گفته شد، که تصرف شیطان در جسم انسان و اجسام دیگر (گونه ۲ و ۳) در واقع راهی بر تصرف در خیال

انسان است. اکنون در اینجا این مقوله را بررسی می کنیم که مقصود از «خیال» چیست؟ آیا مرا در خیال به اصطلاح

فلسفی است و یا اعم از آن است؟

برای تبیین دقیقتر چگونگی این تصرف، شناخت انواع علوم به ما کمک خواهد کرد. علوم از یک منظر به چهار

دسته طبقه بندی می شود: علوم حسی، علوم خیالی، علوم وهمی و علوم عقلانی.

علوم حسی علمی هستند که به واسطه ی حواس پنج گانه حاصل می شود. در این حالت آنچه به آن علم پیدا

می شود در بیرون، واقعیت خارجی داشته و برای شناخت آن یکی از حواس پنج گانه به کار گرفته می شود. مثلاً علم ما

به زبر بودن تکه آهن زنگ زده. قطعه ی آهن وجود خارجی داشته و ما با لمس به زبری آن علم پیدا می کنیم. علمی که از راه دیدن و شنیدن حاصل می شود نیز جزء علوم حسی می باشند.

اگر ارتباط حسی را کنار گذاشته و بدون بهره گیری از حواس پنج گانه، تصور ذهنی از واقعیتی ایجاد کنیم، به آن علوم خیالی گفته می شود. مثلاً ما در ذهن خود دختری زیبا با خصوصیات خاص تصور می کنیم؛ در حالی که این دختر را ندیده ایم. علوم خیالی می توانند مطابق با واقعیت بوده و یا غیر واقعی باشند. نوع دوم را معمولاً تخیل می گوئیم، مثلاً زرافه ای با چهار شاخ و دم بلند.

بنابراین در علوم خیالی نیازی به بهره گیری از حواس پنج گانه وجود نداشته و آنچه به آن علم حاصل می شود الزاماً وجود خارجی ندارد.

علوم وهمی درک جزئیات هستند و حیوانات نیز به چنین علمی دست پیدا می کنند. این علوم درک جزئی و بدون تسلط به از واقعیت های خارجی هستند.

علوم حسی و خیالی فقط دریافت واقعیتها، بدون برقراری ارتباط و تجزیه و تحلیل بین آنهاست. با تحلیل این یافته ها علوم دیگری حاصل می شود که اگر فقط جزئی باشد، علوم وهمی و اگر کلی باشد علوم عقلانی گفته می شود. یک حیوان مثل گاو و گوسفند می تواند دشمنی گرگ را درک کند. یعنی از طریق علوم حسی گرگ را می شناسد و از حمله کردن او می تواند به طریق کلی درک کند که گرگ دشمن اوست، لذا از او فرار می کند. این ارتباط جزئی و مصداقی را علوم وهمی می گوئیم که حیوانات نیز به آن می توانند دست پیدا کنند. ولی حیوانات قادر به درک کلیات و تعقل نیستند. مثلاً نمی تواند تحلیل کند که در چه زمان و مکانی احتمال حمله ی گرگ وجود دارد و یا مثلاً محل سکونت خود را در محلی دور از دسترس دشمن قرار دهد.

اگر می گوئیم انسان حیوانی ناطق است و وجه تمایز انسان و حیوان ناطق بودن اوست، به معنای سخن گفتن نیست، بلکه منظور همین قدرت تعقل و تفکر می باشد.

حال سوال اصلی اینجاست که شیطان در کدام یک از این علوم می تواند تصرف کند و تصرف او چگونه است؟ در علوم حسی شیطان می تواند تصرف کند. البته این تصرف در واقعیت خارجی نیست، یعنی نمی تواند چیز زبر را در بیرون نرم کند. نفوذ شیطان در برداشت ما از آن واقعیت خارجی است. مثلاً یک جسمی زبر است، همه هم می دانند که زبر است، ولی شیطان در ذهن فردی نفوذ کرده و باعث می شود فرد از آن جسم، برداشت نرمی کند. و یا مثلاً فردی عاشق زیبایی یک دختری شده است (فقط ظاهر، نه کمالات اخلاقی او) هر چه به او می گویی این دختر زیبا نیست، یکسال دیگر پشیمان می شوی، قبول نمی کند. یعنی شیطان در برداشت حسی او دخالت می کند و موجب می شود زشتی را زیبا ببیند.

جولانگاه اصلی شیطان در علوم خیالی و وهمی است. نفوذ شیطان موجب می شود تا تصوّرات انسان از واقعیت های بیرونی و یا آن ارتباط کلی که بین یافته ها برقرار می کند، خارج از عقل و واقعیت باشد. اینجاست که «زین لهم الشیطان» مصداق پیدا می کند. شیطان بسیاری از چیزهای زشت را در نظر و فکر انسان می آراید و زیبا جلوه می دهد. خیال در زندگی انسان نقش بسیار زیادی دارد. می توان گفت انسان با خیالات خودش زندگی می کند، که البته تخیل (خیال غیر واقعی) هم اغلب با آن آمیخته می شود. علوم خیالی، به راحتی به دست می آیند و به راحتی در ذهن انسان قابل تغییر هستند و از همین رو جولانگاه اصلی شیطان را می سازند.

علوم وهمی را به نقشه کشیدن نیز تعبیر می کنند. شیطان انواع و اقسام تصوّرات زیبا را در ذهن انسان ایجاد کرده و با نقشه هایی که القاء می کند، راهی نادرست و اشتباه را به صورتی بسیار زیبا و صحیح در ذهن انسان ترسیم می کند و انسان غافل هم دقیقاً مطابق همان نقشه های به ظاهر زیبا عمل کرده و خود را به هلاکت می اندازد.

اکنون سوال این است که آیا شیطان حتی در درک کلیات (علوم تعقلی) نیز می تواند تصرف کند و یا به حوزه عقل که مخصوص انسان است، راه ندارد؟ به طور اجمال می توان گفت که شیطان حتی در حوزه عقل انسان نیز تصرف می کند. توضیح بیشتر را به بحث های آینده و به ویژه بررسی احادیث واگذار می کنیم.

بر این اساس، پاسخ سوال اصلی روشن می شود که مراد از خیال در اینجا، اعم از خیال در اصطلاح فلسفه است و کلیه علوم انسانی حتی امور تعقلی را شامل می گردد.